



مراغه کانون تمدن اسلامی عصر ایلخانی بر محور خواجه نصیر

لکل زمان واحدٌ یُرتجی له ...

لکل زمان واحدٌ یُرتجی له

و هذا زمانٌ انتَ لاشکَ واحده

(شعر معین الدین شیرازی

در آغاز رقعهای که به

خواجه نصیر نوشت)

(ابن فوطی: 409/5، ش 5378)

اهمیت کانون تمدنی مراغه - تبریز[1]

از یک زاویه خاص، دو مسأله در بحث تمدنها مهم است: اول آن که هر تمدن بزرگی، به طور معمول تشکیل یافته از تمدنهای کوچک تر است. معنای این سخن آن است که برای شکل گیری یک تمدن بزرگ، چندین تمدن محلی، به هم نزدیک شده، به هم مرتبط شده و با یکدیگر پیوند می‌خورند، و به تدریج تمدن بزرگتری را پدید می‌آورند. دوم: آن که هر تمدنی یک موقعیت جغرافیایی دارد و به خصوص بخش‌های کوچک یک تمدن، که اجزاء محلی آن هستند، دقیقا در یک موقعیت جغرافیایی مشخص شکل می‌گیرند. این موقعیت جغرافیایی نه فقط شامل مرزهای جغرافیایی مانند کوه‌ها و کوه‌ها بلکه مرزهای سیاسی را که با فشار دولتها پدید می‌آید نیز در بر می‌گیرد. علاوه بر اینها، در خلق یک تمدن در یک موقعیت جغرافیایی، آب و هوا، نوع خوراک و پوشاک، گیاهان و محصولات کشاورزی و امثال اینها نیز دخیل است.

این سخن که آب و هوا در پیدایش یک تمدن مؤثر است، امری پذیرفته شده است، گرچه این تنها عامل نیست. شرق ایران در مقایسه با غرب آن، کانون‌های تمدنی متفاوتی دارد و هر یک رنگ و روی آب و هوای ویژه خود را دارند. کویر یک معنا دارد، محیط کوهستانی معنای دیگر. فرصتی که کویر در اختیار انسانها می‌گذارد با فرصتی که در منطقه کوهستانی یا حاشیه دریا و رود مهیاست تفاوت دارد. این محیط گرچه قادر مطلق نیست، اما به هر حال تمدن رودخانه‌ای جز تمدن دریایی یا کویری است.

به علاوه، موقعیت جغرافیایی بسته به قرارگرفتن آن در یک مسیر مشخص یعنی «راه"؛ می‌تواند در زایش تمدن نقش داشته باشد. شهری که در سر یک راه کهن تاریخی میان دو کانون بزرگ انسانی و تمدنی پدید آمده، در مقایسه با شهری که در حاشیه قرار گرفته از رشد بالاتری برخوردار است.

اگر هدف ما شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی باشد، باید دانست که این تمدن ترکیب شده از چند تمدن جزء و محلی است که البته عدد آنها هم در طول و هم در عرض زمان و مکان فراوان است. ما باید از این تمدنهای خرد به عنوان کانون‌های تمدنی کوچکی یاد کنیم که در شکل‌دهی به تمدن اسلامی به عنوان یک تمدن بزرگ نقش داشته‌اند.

وقتی از تمدن ایلخانی سخن می‌گوییم در حال صحبت کردن از جزئی از تمدن اسلامی هستیم. این تمدن یا خرده تمدن - که از آن با عنوان یک کانون تمدنی یاد می‌کنیم - در محدوده جغرافیایی خاصی شکل گرفته است. این محدوده، مرزهای میان مراغه تا بغداد و در شمال تا تبریز و در شرق تا سلطانیه است. به عبارتی، مثلثی میان تبریز، مراغه و بغداد که خود شهرهای اقماری فراوانی دارد.

اگر این سخن درست باشد که یک کانون تمدنی با داشتن یک موقعیت جغرافیایی ایده‌آل، می‌تواند پدید آید، منطقه مورد نظر ما در این مقاله، دارای ویژگی‌های طبیعی و نیز استراتژیک به ویژه در یک مقطع مهم تاریخی است. دورانی که شرق اسلامی آسیب جدی

دیده، بغداد در شرف نابودی قرار گرفته است. فضای جغرافیایی ما به ویژه مراغه و تبریز به عنوان یک مرکز سیاسی در کانون توجه دولت ایلخانی قرار گرفته و شرایط برای ایجاد یک کانون تمدنی فراهم شده است.

به علاوه، این منطقه که تبریز شهر اصلی آن است، میان روسیه، عثمانی و ایران قرار گرفته است. این مسأله نه تنها در تقویت کانونی آن اهمیت دارد، بلکه شرایط را برای اتصال و پیوند آن با جهان متمدن آن روز نیز فراهم می‌کند. مهم آن است که در این تمدن محلی، همزمان، نوعی نگاه تمدنی فراگیر و جهانی وجود دارد که در شکل برقراری پیوند متقابل میان تبریز و نواحی تمدنی دیگر خود را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، اصولی در این تمدن شکل می‌گیرد که راه را برای بزرگتر شدن آن یا ارتباط با جهانی بزرگتر باز می‌کند.

خواهیم دید که در کانون تمدنی شرق اسلامی در قرن هشتم و نهم، جامع التواریخ، نشانگر نوعی نگاه جهانی است. حاکمان از دیاری دور آمده بودند و همین، خود، مسلمانان را با دورترین افق جغرافیایی در شرق آشنا می‌کرد. اما ماجرا از این جدی تر بود و این تاریخ، به عنوان یک تاریخ جهانی، نشانگر افق دید این کانون تمدنی است.

البته نشانه‌های دیگری هم باید برای این نگاه در کانون ایلخانی سراغ گرفت و آن رفت‌وآمد فرهنگی‌هاست که تقریباً برای نخستین بار مطرح می‌شود. این کانون در اواخر این دوره، شاهد این رفت و آمد و ارتباط است که بعدها اوج آن را در کانون تمدنی صفوی، از تبریز تا قزوین و سپس اصفهان ملاحظه می‌کنیم.

خواجه نصیر، نقطه ثقل کانون تمدنی مراغه

اهمیت منطقه میان تبریز، مراغه، بغداد در دوره ایلخانی تا آن اندازه است که می‌توان گفت طی قرن هفتم تا نهم هجری، این منطقه، یکی از پراهمیت‌ترین مناطق تمدنی در شرق اسلامی بوده است. طی دوره ایلخانی و سپس تا اندازه‌ای دوره ترکمانان، این منطقه به دو دلیل اهمیت یافت: نخست آنکه بغداد در سال 656 از میان رفت و هولاگو (درگذشته 19 ربیع الثانی 663 در نزدیکی مراغه) پایتخت خود را شهر مراغه قرار داد، گرچه تبریز نیز به عنوان دارالسلطنه او یاد شده است. دوم آنکه در جریان حمله مغول، خراسان پایمال شد و آثار تمدن اسلامی آن از میان رفت. بغداد و بسیاری از شهرها نیز آسیب دید و بخشی از میراث این نواحی به مراغه انتقال یافت. در نتیجه، بخش غربی ایران که سالم‌تر مانده بود، نوعی مرکزیت یافت. در این میان و در آغاز راه، مراغه اهمیت اول را دارد، یعنی تا پیش از برآمدن تبریز، این شهر به طور خاص مورد توجه است.

اهمیت مراغه در این دوره، عمدتاً با ساختن رصدخانه مراغه و کتابخانه و تأسیسات دیگر خود را نشان می‌دهد. این اهمیت تا اواخر قرن هشتم هجری یعنی سال 795 که مراغه وسیله تیموریان ویران می‌شود، ادامه دارد.

نقش خواجه نصیر (م 672) در این زمینه برجسته است؛ در واقع این اوست که محل اعتماد هولاگو بوده و بانی و باعث این تأسیسات به شمار می‌آید. چندین روایت درباره تأسیس رصدخانه وسیله خواجه و به امر هولاگو در دست است.

رشیدالدین فضل الله همدانی (م 718) در جامع التواریخ شرحی از آن به دست داده می‌نویسد: هم در تاریخ مذکور فرمان شد تا مولانای اعظم سعید استاد البشر سلطان الحکما افضل المتأخرین خواجه نصیرالدین طوسی - تغمده الله بغفرانه - در موضعی که مصلحت داند جهت رصد ستارگان عمارتی سازد. او در شهر مراغه اختیار کرد و رصدی عالی بنیاد نهاد... به اتفاق حکمای اربعه: مؤید الدین عرضی و فخرالدین مراغی، و فخرالدین اخلاطی، و نجم الدین دبیران قزوینی. (رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ: 2 / 1025-1024).

ابن شاکر کتبی (م 764) می‌نویسد: نصیرالدین در مراغه رصدخانه بزرگی بنا کرد و کتابخانه وسیعی ساخت و از کتابهایی پر کرد که از بغداد و شام و جزیره غارت شده بود، به طوری شمار آنها به چهارصد هزار رسید. همچنین منجمان و فلاسفه‌ای را در آنجا مستقر کرده و اوقافی برای آن مرتب ساخت. (ابن شاکر، فوات الوفيات: 246/3). همو می‌افزاید: هولاگو اوقاف تمام بلاد را به او سپرد و وی نمایندگانی برای وقف همه شهرها داشت. یک دهم درآمدها [ی] آنها را به وی می‌رساندند و او هزینه عالمان مقیم در رصدخانه و آلات و ابزار آن می‌کرد. این کار او برای عموم مسلمانان بویژه شیعیان و علویان و حکما سودمند بود. با این همه تواضع وی همچنان استوار بود و برخورد نیکویی داشت. (ابن شاکر، 249/3)

به نوشته وصّاف، زمانی که کار مملکت‌گیری هولاگو تمام شد، خواجه نصیر به وی عرضه داشت: #171؛ اگر ایلخان صواب ببند برای تجدید احکام نجومی و تحقیق ارساد ستارگان رصدی سازد و زیجی استنباط کند تا ایلخان را از حوادث آینده مطلع سازد.... ایلخان این سخن را بیسندید و تولید اوقاف تمام کشور را به او داد و فرمانی نوشت که هرچه به جهت ساختن رصد و خریدن اسباب لازم

باشد از خزانه بدو بدهند؛ (آیتی، تحریر تاریخ و صاف: 29). این داستان در سال 657 رخ داده و رصدخانه هم در جمادی الاولی همین سال تأسیس شد.

باید توجه داشت که هولگو سیاستمداری آگاه و با درایت بود و اهمیت اعتبار نهادن به عالمان را درک می‌کرد. ظهیرالدین کارزونی می‌نویسد: او عالم به غوامض امور و تدبیر کشور بود و بر پیشینیانش سبقت جست. عالمان را دوست داشت، به آنان احترام می‌گذاشت، و نسبت به رعیت مشفق بوده، دستور احسان به آنان را می‌داد. (ذهبی، تاریخ، 186/49).

داستان مراغه و رصدخانه سبب شد تا این شهر مرکزی برای استادان و دانشجویانی شود که علاقه‌مند بودند در یک مرکز علمی گردآمده و از مزایای مادی و معنوی آن برخوردار باشند. این سمت‌گیری، شهر مراغه را برای یک قرن و اندی به صورت پایگاه علم درآورد. با مرگ هولگو در سال 663 و روی کار آمدن اباق‌خان در سوم رمضان آن سال - که انتخاب این زمان توسط خواجه صورت گرفت - 171؛ قریب صد دانشمند معتبر را از تلامذه استاد البیشر خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله که ملازم درگاه بودند از انعام عام بهره‌مند گردانید؛ (رشیدالدین فضل الله، تاریخ مبارک غازانی، 8)

بدون شک قطب علمی و عملی این مرکز، خواجه نصیر الدین طوسی بود که در سال 672 درگذشت و شاگردانش این راه را ادامه دادند.

خواجه در سفری که به سال 672 همراه سلطان در بغداد بود، پس از رفتن سلطان ماند، و اندکی بعد درگذشت و در کاظمین مدفون شد.

صدر الدین علی پسر خواجه نصیر مسؤولیت رصد خانه را پس از پدر عهده دار شده است. حسن بن احمد حکیم گوید: به مراغه سفر کردم و به رصدخانه آنجا رفتم. تولیت آن را جوانی فاضل به نام علی بن خواجه نصیرالدین طوسی بر عهده داشت. در آنجا، شمس الدین مؤید عرّضی و شمس الدین شروانی و شیخ کمال الدین یکی و حسام الدین شامی که از منجمان و دانشمندان بودند، برخوردیم، و بسیاری از آلات رصد را در آنجا دیدم که از آن جمله آلتی به نام ذات الحلق بود... سپس می‌افزاید: خواجه برای هزینه‌های رصدخانه مبالغ زیادی از هولگو گرفت و این به جز حقوق ماهیانه و دیگر رواتب بود. (ابن شاکر، 3 / 249). پس از صدرالدین، برادرش اصیل الدین ریاست رصد خانه مراغه را در اختیار گرفت. در روزگار ریاست همین اصیل الدین بود که الجایتو در ابتدای سلطنت خویش با خان‌ومان خود از رصدخانه مراغه دیدن کرد: 171؛ روز یکشنبه بیست و پنجم صفر [704] رکوب رایات همایون و نزول به قورنغ شهر مراغه، سوم نوبت، و دیگر روز بر سبیل تفرج رصد سوار شد. جمله خواتین و امرا در رکاب همایون و خواجه اصیل الدین در خور چنان مهمانی، طوی و میزبانی کرد (کاشانی، تاریخ الجایتو، ص 41)

نگاه تمدنی خواجه و لوازم آن

شخصیت خواجه نصیر ویژگی‌هایی داشت که برای بنیانگذاری یک کانون تمدنی ضروری به نظر می‌آمد؛ درست مثل پادشاهی که نقش بنیانگذاری یک سلسله را ایفا می‌کند. برخی از این خصلت‌ها را چنین می‌توان بیان کرد:

الف: اهمیت دادن به علم به عنوان علم بدون درآمیختن آن با تعصبات مذهبی:

خواجه به رغم آن که شیعه و میراث‌دار حکمت شیعی بود و خود این امر به لحاظ تمدنی اهمیت دارد (با توجه به این که دوره تسلط شیعیان در دنیای اسلام در قرن چهارم، اوج و قرن تمدن اسلامی به شمار می‌رود)، در تشیع خود تعصب نداشت. به همین دلیل، حوزه درسی وی به همان اندازه که شیعیانی مانند علامه حلی (م 726) رفت و آمد داشتند، بسیاری از عالمان سنی نیز از هر قشر رفت و آمد می‌کردند. برای خواجه 171؛ علم؛ پدیده‌های ارزشمند بود و نمی‌بایست تحت تأثیر تعصبات مذهبی و گروهی قرار می‌گرفت. نکته‌ای که پیش از این از ابن شاکر نقل شده چنان بود که اقدام خواجه در بنای رصدخانه برای همه مسلمانان سودمند بود، به ویژه برای شیعیان و علویان. این نکته درستی است. نگاه خواجه، نگاه تمدنی بود و این نگاه با اعمال متعصبانه مذهبی سازگاری ندارد. منهای آن که بسیاری از عالمانی که به مراغه رفت و آمد داشتند، اهل سنت بودند، ابن فوطی که کلیددار کتابخانه رصدخانه بود، چنان که از کتاب مجمع الاداب بر می‌آید، سنی است، اما چنان با احترام به خواجه نظر می‌کند که در بیشتر مواردی که نام وی را حتی مکرر می‌آورد از وی به 171؛ مولانا السعید؛ تعبیر می‌کند و مرتب او را می‌ستاید. این در حالی است که وی ولو بسیار اندک، نگاه متعصبانه خود را در مواردی نشان می‌دهد به طوری که یکبار نسبت به یک سنی متعصب، که به سختی به روافض حمله می‌کند جملات ستایش آمیز دارد (ابن فوطی، مجمع الاداب، 98/5 - 99، ش 4716). گرچه باید توجه داشت که این موارد نادر است و سراسر این پنج جلد خالی از تعصب مذهبی است.

ب: اخلاق لازم برای گردآوری عالمان و فرهیختگان به همراه داشتن امکانات علمی کافی:

در باره رفتار دوستانه خواجه با دانشمندان و شاگردان، آگاهی‌هایی در منابع آمده است که نشان می‌دهد وی فردی جذاب بوده و به همین دلیل، دانشمندان فراوانی در اطراف وی گرد آمده‌اند. در این باره نویسنده «رسالة في كيفية الارصاد" (نسخه خطی مجلس، ش 4345) که از آن مؤید بن برمک مشهور به عُرْضی دمشقی یکی از ارکان پنجگانه رصدخانه مراغه است، گوید: «اکنون به بیان آلات و ابزاری که در رصدخانه شهر مراغه در بالای تپه‌ای در سمت غربی در نزدیکی شهر برپا کردیم، می‌پردازیم. این کار در سالهایی بود که اندکی از آن پیش از 660 و برخی بعد از آن انجام گرفت. تمامی آنها به اشاره مولانا الامام الاعظم، العالم الفاضل المحقق الكامل، قُدوة العلماء و سید افضل العلماء الحکماء الاسلامیین بل و المتقدمین، و او کسی بود که خداوند تمامی آنچه را که به تفارق در تمامی اهل زمانش از فضائل و مناقب حمیده و سیره خوب و سرشاری از حلم و درستی رأی و روشنی فکر و احاطه در سائر علوم قرار داده، در او یکجا جمع کرده است. او علما را در آنجا گرد آورد و با بخشش بی‌حد تقویتشان کرد، چنان که از پدر نسبت به فرزند، به آنان مهربانتر بود. همه ما در سایه او امنیت داشتیم و با دیدن او شادمان می‌شدیم، چنان که شاعر گفته است:

نمیل علی جوانبه کأتا اذا ملنا نمیل علی أبینا

و نغضبه لنخبر حالتیه فنلقی منهما کرما و لینا

و نامش مولی نصیر الملة و الدین محمد بن محمد طوسی - ادام الله تعالی ایامه - بود. من مرتب اخباری از وی را به دست می‌آورم. خدا می‌داند که آن روزها چه روزهایی بود که در خدمتش بودیم، از دانش او مبتهج می‌شدیم و با این که از اوطان خود دور افتاده و از خانواده و فرزندان فاصله گرفته بودیم، اما خداوند در وجود او چیزی قرار داده بود که جای آنان را پر می‌کرد. کسی که او را می‌یافت چیزی را از دست نداده بود و کسی که او را از دست می‌داد همه چیز را از دست داده بود. خداوند او را از ما نگیرد و با زیادت در عمر او ما را بهره‌مند سازد".

مواردی نیز که از اخلاق و رفتار خواجه نصیر در برابر دانشمندان و طالبان علم و مشتاقان دیگری که به سراغ وی به مراغه می‌آمدند و ابن فوطی گزارش کرده، همگی حکایت از نهایت همدلی او با ایشان دارد. برخی از این موارد را در ادامه آورده‌ایم. ذهبی هم که دشمنی‌اش با خواجه و شیعیان آشکار است، درباره اخلاقیات وی می‌نویسد: «و کان سمحا جوادا، حلیمًا، حسن العشرة، غزیر الفضائل، جلیل القدر"؛ و سپس از ظهیرالدین کازرونی نقل می‌کند که: «و کان ملیح الصورة، جمیل الأفعال، مهیبًا، عالمًا، متقدّمًا، سهل الأخلاق، متواضعًا، کریم الطباع، محتملًا"؛ ذهبی می‌افزاید: کازرونی، شرح حال نصیرالدین را طولانی کرده و از تواضع و حلم و مردانگی او سخن گفته است. (ذهبی، 50/115)

ج: عدم ورود در سیاست و درگیر شدن جدی با آن:

این امر چنان بود که او را فراتر از یک گرایش سیاسی و دولتی خاص قرار داد و این نکته‌ای است که می‌تواند رمز سازگاری او با دولتهای مختلف باشد. این اخلاق از نگاه برخی می‌تواند قابل انتقاد باشد اما از زاویه تمدنی، نگاهی مثبت است و آثار اثباتی آن را به خصوص در باره خواجه با مقام و منزلتی که در علم و دانش داشت به خوبی می‌توان ملاحظه کرد.

د: داشتن دانش کافی و نظریات همه جانبه دایرة المعارفانه به اندازه‌ای که بتواند نوعی سیطره علمی را دست کم برای مدتی فراهم کند:

فلسفی بودن خواجه نقش مهمی در این مسأله داشت. این که خواجه را جمع شخصیت بزرگانی چون ابن سینا، ابن مسکویه و فارابی بدانیم و مکتب او را برآیند ترکیبی جریان فلسفی ابن سینایی، اخلاق ابن مسکویه‌ای و سیاست فارابی تفسیر کنیم، می‌تواند شخصیت خواجه را به عنوان بنیانگذار یک مجموعه فکر فلسفی در مکتب مراغه نشان دهد.

ه: توجه به جهان مادی و محو نشدن در یک فضای صوفیانه و معنوی صرف:

همین که خواجه به علوم مادی و ریاضی و نجوم توجه دارد، و از عالمان مهندس و حکیم و منجم و رصدی حمایت و استقبال می‌کند، نشان از آن دارد که وی صرفاً عالمی دینی برای تحذیر از دنیا و توجه به آخرت باشد بلکه عالمی است مجهّز به علوم دنیوی؛ علمی که برای ساختن این دنیا هم اهمیت دارد.

و شاید بتوان روی این نکته هم تأمل کرد که در این دوره، حمله مغول، سبب شد تا ساختارهای گذشته شکسته شده و راه برای رهایی

از برخی از قیود فراهم شود. در این مورد به خصوص می‌توان روی از میان رفتن دستگاه خلافت تأکید کرد که نوعی ساختار شکنی جدی بود و زمینه را برای تحوّل فراهم کرد.

و: خواجه یک حکیم و وارث حکمت شیعی - معتزلی:

به طور کلی آگاهیم که فلسفه مورد تأیید دستگاه خلافت عباسی ستی‌گرا نبود، در حالی که فلسفه و حکمت در یک تحوّل و رنسانس فکری در اجتماع نقش مهمی دارد. خواجه به عنوان بزرگترین عالم دربار جدید، نه یک فقیه بلکه یک فیلسوف بود. این امر به خصوص در شروع کار اهمیت دارد. به رغم آن که فقه نقش مهمی در سازماندهی درونی به یک تمدن دارد، اما همیشه محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند. اما فلسفه نگاه بازتری به تحولات داشته و فضای بازتری را برای نظریه پردازی فراهم می‌کند. خواجه نصیر پس از یک دوره حملات شگفت‌غزالی و فخر رازی و شهرستانی به فلسفه و کلام به ویژه حمله به ابن سینا، تلاش کرد تا به آرای آنان پاسخ داده و فلسفه ابن سینا را از زیر فشار انتقادات اشعریها خارج کند. او در آثار خود مخالف تسلط تفکر اشعری است که عاقبت هم در جهان تستن غلبه کرد و جمود را به همراه آورد.

یک صد عالمی که به مراغه آمد (بر اساس کتاب ابن فوطی)

اکنون نوبت به یک بحث مهم در ایجاد این کانون تمدنی می‌رسد و آن این که چگونه مراغه که پیشینه فرهنگی و علمی هم داشت تبدیل به یک مرکز علمی بزرگ شد، آن گونه که شمار زیادی از عالمان و فرهیختگان را میان سالهای 660 - 720 به سوی خود جذب نمود. یکی از علائم و نشانه‌های کانون تمدنی همین است که دیگران به عشق آموختن از دور و نزدیک راهی آن مرکز شده و دست‌پیر باز گردند یا آن که اساساً شهر و دیار خویش را برای همیشه ترک کرده آن کانون را به عنوان وطن خویش بپذیرند.

مراغه از پیش از عصر ایلخانی، به عنوان یک مرکز فرهنگی - علمی شناخته شده و مدارس و عالمانی را در خود ساخته و تربیت کرده بود. در این باره، آگاهی‌های پراکنده‌ای در متون هست که باید گردآوری شود. در باره اهمیت سیاسی این شهر، توجه داریم که مسترشد عباسی در سال 529 وقتی به مراغه آمد، در این شهر به دست اسماعیلیه کشته شد (ابن فوطی: 205/5، 4939).

علاءالدین ارسلان به عنوان 171#&ملک مراغه؛ یاد شده که مدرسه‌ای هم در آن شهر داشته و همانجا دفن شده و حامی علما و ائمه بوده و به صوفیان و قراء نظر حمایت داشته است (ابن فوطی: 343/2، ش 1598).

مجدالدین ابوالفضل یوسف بن نصر جیلی حکیم از عالمانی بود که در مراغه ساکن شد و فخر رازی در سال 570 در مراغه نزد وی درس خواند (ابن فوطی: 555/4، ش 4443).

اما یک نمونه جالب دیگر نقل ابن العبری است که می‌نویسد: در این زمان، یکی از حکمای مشهور در مشرق، سموئل بن یهوذا ی مغربی اندلسی، حکیم یهودی بود که خود و پدرش به مشرق آمدند. این پسر با فنون حکمت و ریاضیات آشنا شد و در این زمینه تألیفاتی داشت و کتابی در طب نوشت. سپس به آذربایجان رفت و در خدمت خاندان پهلوان و امرای دولت آنان درآمد. آنگاه در شهر مراغه سکونت گزید و فرزندان ی پیدا کرد که راه او را در طب ادامه دادند. سپس مسلمان شد و کتابی در رد یهودیت و تلاش آنان برای تحریف تورات نوشت. وی در شهر مراغه حوالی 570 درگذشت. (ابن العبری، تاریخ مختصر الدول: 217)

ارسلان آبه هم که به نوشته ابن فوطی امیر عادل در مراغه بوده و سال 605 کشته شده، مدرسه‌ای در مراغه داشت که در روزگار ابن فوطی به مدرسه قاضی کمال الدین محمد قزوینی معروف بوده است (ابن فوطی: 93/1، ش 28).

عزالدین ابومحمد عبدالصمد مراغی منشی که متوفای 619 بوده از کاتبان مراغی بوده که شعری نیکو در باره تسلط کفار بر جهان اسلام سروده که باید اشاره به حملات مغولان باشد: (ابن فوطی: 224/1، ش 268):

ألم تر للکفار فوزاً و نصرتاً کأنّ زمان المسلمین قد انتهی

از این قبیل یادداشتها در متون فراوان است و ما قصد مرور بر آنها را نداریم.

مدرسه عّزیه از دیگر مدارس مراغه است که امیر عزالدین ابونصیریک ارسلان مراغی ساخته و در روزگار ابن فوطی، منجم و مهندس مشهور مؤیدالدین مؤید بن عرّضی مهندس در وقت آمدن به مراغه برای کار رصد خانه در آن سکونت داشت و قاضی کمال الدین

احمد بن عبدالعزيز مراغی، قاضی مراغه، قصائد فارسی متعددی در باره وی سرود (ابن فوطی: 370/1، ش 558).

علاوه بر مدارس، زاویه‌هایی نیز در مراغه بوده است که افرادی از اطراف به آن پناه می‌بردند. ابن فوطی از کمال الدین ابوعبدالله احمد بن عمر مراغی معروف به بیبیان یاد کرده است که از اعیان متصوفه بود و حکما به زاویه او پناه می‌بردند. وی در سال 685 درگذشت (ابن فوطی: 109/4، ش 3457).

اما آنچه که از مراغه دوره خواجه یا به عبارتی عصر ایلخانی به ویژه نیمه دوم قرن هفتم هجری داریم، نشان از عظمت این شهر و مرکزیت و محوریت علمی آن برای شرق اسلامی است. این محوریت به طور عمده به دلیل رصدخانه و اقامت خواجه نصیرالدین طوسی و سپس فرزندان وی در آن بود.

خواجه خود در مقدمه زیج ایلخانی گوید: من برای بنای رصدخانه، عالمانی چون مؤید غرضی را از دمشق، فخر الدین مراغی را از موصل، فخر الدین خلّاطی را از تفلیس و نجم الدین قزوینی را فراخوانده و بنای آن را در سال 657 در مراغه آغاز کردم. استادان گفتند که یک دوره رصد کامل سی سال فرصت می‌خواهد. هولاگو از من خواست تا در دوازده سال تمام کنم و من گفتم که تلاش خواهم کرد.

به روایت ابن فوطی، پنج حکیم به پیشنهاد خواجه نصیر به حضور هولاگو معرفی شدند تا بنیانگذار این رصدخانه و تأسیسات جانبی آن باشند. ابن فوطی ذیل شرح حال فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار بن عمر خلّاطی حکیم طبیب گوید: او یکی از حکمای پنج گانه بود که در ایام هولاگو در سال 657 برای رصد در مراغه، متفق گشتند. رئیس آنان نصیرالدین و کنار او فخرالدین خلّاطی، فخرالدین مراغی، مؤید الدین غرضی و نجم الدین قزوینی بودند. اینها کسانی بودند که نصیرالدین آنان را انتخاب کرد و سلطان هولاگو در پی آنان فرستاد. فخرالدین در طب حاذق بود (ابن فوطی: 54/3-55، ش 2175).

وی در ذیل شرح حال هولاگو می‌نویسد: او کسی است که زمین را از اسماعیلیه قهستان بسال 654 تطهیر کرد و به بغداد آمد و خلیفه را در صفر 656 بکشت. و اوست که دستور ساخت مراغه را در جمادی الاولی سال 657 دارد. مولانا نصیرالدین ابی جعفر طوسی را مقدم داشت و کسانی گردآمدند که از آن جمله فخرالدین خلّاطی و فخرالدین مراغی (محمد بن عبدالمک) و نجم الدین قزوینی بودند. مؤید الدین غرضی را هم از دمشق دعوت کردند. هولاگو در شب یکشنبه 19 ربیع الثانی 663 در نواحی مراغه درگذشت (ابن فوطی: 489/5، ش 5550).

افزون بر خواجه نصیر که در مراغه سکونت گزید و کتابخانه‌ای برای خود ترتیب داد (ابن فوطی: 22/4، ش 3250) استقرار چهار تن دیگر و فعالیت آنان و رصدخانه، سبب شد تا مراغه مرکزیت علمی به دست آورد. افرادی که در کار رصدخانه فعال بودند، به «رصدی؛ شهرت یافتند. در این باره، چندین نمونه در کتاب ابن فوطی آمده است که ملاحظه خواهیم کرد. در یک جا ابن فوطی اشاره می‌کند که قوام الدین ابوسعید عبدالله حکیم ایبائی به فارسی برای من فرستاد و کلید رصدخانه را خواست (ابن فوطی: 504/3).

نقل بالا نقش ابن فوطی را به عنوان کلیددار رصدخانه نشان می‌دهد. وی مسؤولیت کتابخانه رصدخانه را هم داشت و گاه تصریح می‌کند که فلان کتاب را در خزانه کتب الرصد دیده است (ابن فوطی: 219/2، ش 1357). وی در باره شاهنامه‌ای که ابوالفضل احمد بن بنجیر کاررونی مقیم روم سروده و در پایان زندگی هر پادشاه، نامی از هولاگو آورده و او را دعا کرده و شاهنامه‌اش را در سال 660 به حضور سلطان تقدیم کرده و مقرری بزرگی دریافت نموده، گوید که نسخه ای از آن را در سه مجلد در «رصدی؛ دیده است. (ابن فوطی: 317/3، ش 2694). در جای دیگری از مجموعه‌ای از قوام الدین ابوبکر بن مسعود نیشابوری رئیس و به خط او یاد می‌کند که آن را به سال 665 در «رصدی؛ دیده است (ابن فوطی: 484/4، ش 3019، و نمونه دیگر: 83/4، 3398، 386/4، ش 4033، 99/5، ش 4718).

ابوالفرج بن هارون معروف به ابن العبری، مورخ برجسته مسیحی که خود از موصل برخاسته و زمان هولاگو به مراغه آمد و در آنجا سکنا گزید، می‌نویسد: در این تاریخ خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف صاحب رصدخانه مراغه، آن حکیم عظیم الشأن و صاحب نظر در تمام فنون حکمت درگذشت. در رصدخانه او در مراغه بود که جماعتی از فضلاء مهندسی جمع شدند. خواجه مسؤولیت تمامی اوقاف موجود در سرزمینهای تحت سلطه مغول را در اختیار داشت. (ابن العبری، 287)

منبع ما در باره علمایی که به مراغه آمدند کتاب ابن فوطی است که با نام مجمع الاداب فی معجم الالقاب در شش مجلد به چاپ رسیده است. این کتاب که بر اساس القاب تنظیم شده، از حرف الف تا عین را فاقد است. همان طور که صرفاً تا انتهای حرف میم دارد و مع الاسف شرح حال خواجه نصیر از آن افتاده است. با این حال در همین مقدار باقی مانده آگاهی‌های مهمی دارد. دلیل این مطلب آن است که وی مقیم رصدخانه بوده و گاه تصریح می‌کند که فلان مطلب را وقتی در رصدخانه بوده یادداشت کرده است.

ابن شاکر درباره وی می‌نویسد: عبدالرزاق بن احمد بن محمد مورّخ اخباری و فیلسوف معروف به ابن فوطی، صاحب تألیفات، سال 642 به دنیا آمد و در 723 درگذشت. وی در واقعه بغداد اسیر شد و در اختیار نصیرالدین طوسی قرار گرفت. در این وقت به علوم اوائل (فلسفی) و ادب و نظم و نثر پرداخت و در تاریخ مهارت یافت. دست توانایی در نگارش شرح حال داشته و صاحب ذهنی سیال و قلمی سریع و خطی در نهایت زیبایی است. او در حالی که خوابیده بود به زیبایی می‌نوشت. در منطق و فنون حکمت هم مهارت داشت. برای بیش از ده سال مسؤول کتابخانه رصدخانه بود و اشتیاق به تاریخ داشت و کتب نفیسی در اختیارش بود. بعدها به بغداد آمد و مسؤول کتابخانه مستنصریه شد. ... و کتاب مجمع الاداب را در پنجاه مجلد نوشت. همین طور کتاب درر الاصداف در بیست مجلد، کتاب تلخیص الافهام فی المؤتلف و المختلف و تاریخ جهان از آغاز تا خرابی بغداد و الدرر الناصعه در شعرای قرن هفتم. اشعار زیادی به عربی و عجمی دارد. (فوات الوفیات: 319/2). ما باید وی را جزو اولین مهاجران به مراغه بدانیم.

بر اساس اخباری که ابن فوطی و دیگران در اختیار ما می‌گذارند، پس از استقرار خواجه نصیر در مراغه، نه تنها سیر طالبان علم و دانشمندان به مراغه سرازیر می‌شود بلکه دربار ایلخانی مصمم شد تا خانواده‌هایی که از مراغه به سوی بلاد عرب رفته‌اند به این شهر باز گرداند تا این شهر نه تنها عظمت گذشته خود را بازیابد بلکه زمینه ای برای رشد و پیشرفت آن باشد. در این باره فخرالدین لقمان بن محمد مراغی مسؤولیت این کار را بر عهده گرفت. او نمایندگانی را به اربیل، موصل، و جزیره فرستاد و آنان توانستند پانصد خانواده را که قبل از چهل سال - طی حملات اولیه مغول - از مراغه دور شده بودند، به این شهر باز گردانند. (ابن فوطی: 111/3، ش 2297). حمله به مراغه در سال 618 صورت گرفت که طی آن، مغولان، این شهر را غارت کرده و از آنجا به سمت روس رفتند (ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب: 140/7).

در بار مرکزیت علمی مراغه، مروری بر برخی از داده‌های موجود در کتاب معجم الالقباب ابن فوطی بهترین راهگشاست. این آگاهی‌ها غالباً نشانگر آن است که در عهد خواجه و پس از آن تا سالها، مراغه، شهری است که عالمان شهرهای مختلف، برای مدتی هم که شده، در آن اقامت کرده و از مزایای آن بهره‌مند می‌شدند. خود ابن فوطی، سالها در مراغه سکونت داشت و حتی زمانی که خبر از حضورش در بغداد می‌دهد، عیالش در مراغه بوده است (ابن فوطی: 27/2 ش 973).

همین نویسنده، کتابی با عنوان ذکر من قصد الرصد داشته است که در آن احوال کسانی از عالمان بلاد دیگر که به هدف دیدار یا آموزش یا تحقیق به مراغه آمده‌اند تا رصدخانه را ملاحظه کنند، یاد کرده است. وی خود از این کتاب در چندین مورد (از جمله: ابن فوطی: 506/1، ش 819) یاد کرده است.

1. عزالدین ابوعبدالله حسن بن احمد واسطی: عالم، ادیب، واعظ و حافظ بود. کتابهای زیادی به قلم خود نوشت که از آن جمله کشف زمخشری و تفسیر فخررازی و غیره بود. میان ما از زمانی که در مراغه بودیم، مودت و دوستی برقرار بود. (ابن فوطی: 115/1، ش 72).

2. عزالدین حسن بن محمد واسطی عطار شیخ دار سوسیان: ابن فوطی گوید که او را در سال 714 دیدم. به بلاد خراسان و ماوراءالنهر و چین رفت. عالم به مجسطی و ریاضیات بود. به مراغه آمد و شاگردی محیی‌الدین مغربی کرد. (ابن فوطی: 147/1، ش 121).

3. عزالدین ابراهیم بن ابی علی شیرازی ادیب: وی در سال 669 در رصدخانه ابیاتی از عزالدین ابورشاد رشید بن بنجیر شیرازی برای من خواند (ابن فوطی: 184/1، ش 188).

4. عزالدین ابوالمظفر عبدالعزیز بن جعفر نیسابوری صاحب البصره: نسب به مالک اشتر می‌برد. پس از گشوده شدن عراق توسط مغولان نزد خاندان جوینی‌ها بود و بصره به او واگذار شد و به علویان احسان فراوان می‌کرد. او به مراغه آمد و من او را دیدم و در ذی قعدة 672 درگذشت (ابن فوطی: 227/1، ش 273).

5. عزالدین ابومحمد عربشاه بن مرتضی حسینی ابرقویی، از سادات و نقیب ابرقو. ابن فوطی گوید: من در محضر شیخنا فخرالدین ابی علی فالی، او را در مراغه دیدم که نسبش را برای من نوشت و گفت: به عهد بویه‌یان از اران به بغداد و در روزگار سلاجقه، به فارس رفته‌اند (ابن فوطی: 250/1، ش 314).

6. عزالدین قاسم بن عبدالکریم سنجاری از خاندانی اهل علم و خطابه و تدریس در سنجار: در سال 670 به قصد تحصیل نزد مولانا السعید نصیرالدین طوسی به مراغه آمد و نزد وی درس خوانده به او تمایل داشت. (ابن فوطی: 281/1، ش 376).

7. عضالدین ابوالحسن منوچهر بن ایران‌شاه بن علی قهستانی: از اولاد رؤسای قهستان بود. زمانی که مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر در سال 665 به قهستان رفت و به سال 667 برگشت، عضالدین همراه وی بود. خوش سیما و خوش خط بود و ابیاتی برای

من به فارسی نوشت و من در 171#& تذکرة لمن قصد الرصد؛ آوردم (ابن فوطی: 421/1، ش 649).

8. عزالدین ابوالقاسم عبدالعزیز خالدي که مادرش دختر مستعصم عباسی بود، بعد از مدتی اسارت مغولان و آزادی به سال 671 به مراغه آمد، و به حضور دایی خود امیر ابوالمناقب مبارک پسر مستعصم رسید و در دار سوسیان اقامت گزید. (ابن فوطی: 389/1، ش 594).

9. عزالدین ابوعلی حسین بن ابی المعالی محمد بغدادی: از ظرفای صوفیه بود و فراوان سفر می‌کرد و نزد اکابر مقبول بود. در محرم سال 667 به مراغه آمد و جماعتی از فقرا - صوفیه - در خدمت او بودند. (ابن فوطی: 383/1، ش 582)

10. عفیف الدین ابوالعباس احمد بن علی بغدادی اصولی: در روزگار مولانا السعید نصیرالدین به مراغه آمد. فردی خوش اخلاق و در دانش کلام و نحو آگاهی‌هایی داشت. به سال 684 درگذشت. (ابن فوطی: 427/1، ش 660).

11. علم الدین ابویعقوب اسحاق بن محمد عراقی: از کسانی است که گردشگر سرزمین‌ها بود: در سال 665 در مراغه بر ما وارد و مدتی را در زاویه شیخ صواب آمد و بر رصد نیز صعود کرد. شعری هم برای من خواند که آن را در کتاب ذکر من قصد الرصد نوشتم. (ابن فوطی: 506/1، ش 819).

12. علم الدین ابوابراهیم اسماعیل بن علی ابن اقساسی علوی فقیه: در ماه ربیع الآخر سال 675 وارد مراغه شد و به رصد نیز صعود کرد. او علمای بغداد را می‌شناخت و گفت نزد نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی [صاحب شرایع الاسلام] درس خوانده است (ابن فوطی: 509/1، ش 826).

13. علم الدین ابومحمد سلیمان بن عرفه شیزری حلبی: ابن فوطی می‌نویسد: با گروهی از اهل حلب، پیش ما در مراغه بودند. او محفوظات زیادی از اشعار و اخبار داشت و معرفت کاملی به انواع رمل و احکام آن داشت. وی اشعاری از خودش را در رصدخانه در سال 667 خواند (ابن فوطی: 521/1، ش 848).

14. عمادالدین ابوجعفر احمد بن بندار ساوی، قاضی شهر ساوه. مدتی در مراغه بود و در سال 665 در خدمت او در محضر مولانا السعید نصیرالدین بود. وقتی به بغداد رفتم، او هم وارد شد و به دربار صاحب شمس الدین جوینی رفتیم. مساعد و معین خوبی بود. من از او نوشتم واو از من. (ابن فوطی: 2 / 25 ش 968).

15. عماد الدین ابوالمکارم محمد بن عزالدین عبدالوهاب زنجان‌ی تبریزی کاتب شاعر: از خانواده اهل فضل و فقه. شاگردی پدر را کرد و مسؤولیت اوقاف تبریز و نواحی را داشت. شعر فصیح فارسی دارد و خواجه شمس الدین جوینی را مدح کرد و در مفاوضه‌ای که در رصدخانه در سال 670 صورت گرفت اشعاری برای من خواند (ابن فوطی: 148/2، ش 1217).

16. عمادالدین ابوالفضل محمد همدانی واعظ: از علمای واعظ و قراء حافظ بود. در روزگار مولانا نصیرالدین محمد بن محمد بن حسن طوسی به مراغه آمد و در پیشگاه او وعظ کرد و این به سال 670 بود. (ابن فوطی: 157/2، ش 1233).

17. عمادالدین ابوالفتح مسعود کاشغری امیر: فردی خوش سیما و دارای اخلاقی نیکو بود و رفاقتش با اصحاب خوب بود. او انعام فراوانی به شاگردان مولانا نصیرالدین می‌کرد. بخشی از سال 668 را در مراغه نزد ما اقامت گزید و علوم فراگرفت. (ابن فوطی: 174/2، ش 1275).

18. عمیدالدین ابوالفضائل سعید بن محمد بغدادی: وقتی بغداد به تصرف مغول درآمد اسیر شد. در خدمت مولانا نصیرالدین در مراغه بود. کار شناخت تقاویم را آغاز کرد و به خدمت اباقاخان پسر هولاگو رسید. سلطان وی را احترام کرده، انعام می‌داد و از لباس خود به او می‌پوشانید. در سال 664 به جوانی درگذشت. من با او رفاقت و همنشینی داشتم. او در مراغه در مسیر رصدخانه، در کنار قبه ترکان دفن شد. (ابن فوطی: 222 / 2، ش 1365).

19. علاءالدین عبدالرحیم بن مجم الدین مراغی تبریزی، از خاندانی معروف در قضاوت و ریاست. در سال 662 در مراغه متولد شده و عالمی برجسته شده، به عنوان قاضی القضاة عراق تعیین شده است. ابن فوطی او را در سال 715 در حالی که با ابهت تمام وارد بغداد شده و همه عالمان بغداد به استقبالش شتافته‌اند، دیده است (ابن فوطی: 308/2، ش 1520).

20. علاءالدین علی بن احمد بخاری: سال 670 به مراغه آمد. مردی فصیح و خوش بیان بود و در محضر مولانا السعید حاضر شده متونی از ادب فارسی و عربی می‌خواند... در مدتی که در رصدخانه بودم نزد من می‌آمد. من از او چیزهایی نوشتم و او از من. در سال

687 در مراغه درگذشت (ابن فوطی: 317/2، ش 1542).

21. علاءالدین محمد بن جاولی حلبی: جوانی از اهل حلب که در جمادی الاخره سال 676 در مراغه نزد من آمد. (ابن فوطی: 351/2، ش 1613).

22. علاءالدین ابونصر محمد بن محمد ایجی صاحب ایج: به مراغه بر ما وارد شد و به سال 670 به رصدخانه صعود کرد (ابن فوطی: 363/2، ش 1636).

23. غیاث الدین قتلغ بک بن تاج الدین زیرک بن عزیز خواجه کاشغری امیر: از خاندانی امیر و تاجر. ابن فوطی در مراغه او را ملاقات کرده است و می‌گوید: به زبان های فارسی، ترکی، مغولی و خطایی سخن می‌گفت. (ابن فوطی: 448/2، ش 1785).

24. غیاث الدین ابوالفضل محمد بن محمد ارموی صوفی: از مردمان ارومیه، در سال 666 به مراغه آمد در حالی که چهره صالحان داشت و شیخی خوش قیافه و کم حرف بود و به من گفت مدتی در بغداد بوده است. (ابن فوطی: 459/2، ش 1808).

25. فخرالدین ابونصر احمد بن خلیل بن موسی عزازی صوفی: به مراغه آمد و به رصد خانه صعود کرد. خوش ترکیب (قاعده) و نیکو صحبت بود و همنشینی با صاحب شمس الدین جوینی کرده بود. (ابن فوطی: 534/2، ش 1940).

26. فخرالدین ابوالفرج احمد بن عثمان بن جعفر حلبی صوفی: وی از بلاد شام به مصر و یمن رفت و از آنجا عازم حج شد. بعد از آن به بلاد روم و ارمنستان و آذربایجان رفت: در سال 666 به مراغه آمد و در رصدخانه نزد ما اقامت گزید. مردی پرفایده بود. (ابن فوطی: 542/2، ش 1958).

27. فخرالدین احمد بن عثمان مراغی امین، معمار رصد خانه مراغه: ابن فوطی می‌نویسد: خواجه نصیرالدین طوسی در تمامی کارهایش بر وی اعتماد می‌کرد. (ابن فوطی: 543/2، ش 1960). پسرش عزالدین هم کاتب دیوان بوده و در سال 704 به دستور الجایتو به قتل رسیده است (ابن فوطی: 102/1، ش 44).

28. فخرالدین ابوعلی احمد بن فالی علامه عالم: علامه علمای زمان بود و در تبریز به محضر شمس الدین صاحب جوینی رسید و با قصیده ای غرا که مشتمل بر 150 بیت بود او را وصف کرد و وی نیز 150 دینار به او داد. در بغداد هم عطاملک جوینی را ستایش کرد. مدتی در مراغه نزد ما بود و با خط خود اجازه‌ای برای من نوشت. (ابن فوطی: 547/2، ش 1967)

29. فخرالدین ابوالقاسم احمد پسر خواجه نصیرالدین طوسی: ابن فوطی او را با القاب «المنجم الحکیم"; یاد کرده گوید: در مراغه به دنیا آمد. سپس از خدمات وی به ویژه در دوران قحطی به علما یاد کرده و در پایان گوید: وی در شهر سیواس، روز یکشنبه 21 ذی حجه سال 700 کشته شده، جسدش به مراغه منتقل و کنار برادرش دفن گردید (ابن فوطی: 553/2، ش 1976).

30. فخرالدین ابومحمد بزرجمهر بن محمد بروجردی: عالم و کاتب و خطاط بسیار کم غلط. در ایام خواجه نصیر الدین به مراغه آمد. بعدها به بغداد رفت و در نظامیه ساکن شد (ابن فوطی: 574/2، ش 2017).

31. فخرالدین ابوطاهر جمشید بن حسین شیرازی: سال 677 به مراغه آمد (ابن فوطی: 582/2، ش 2036). در جای دیگری هم از فخرالدین ابوطاهر بن جمشید بن حسن بن داود فالی شیرازی یاد کرده و نوشته است: سال 675 به مراغه بر ما وارد شد. وی محفوظات زیادی از اشعار و اخبار داشت و به فارسی، در همه فنون شعر می‌سرود (ابن فوطی: 32/3، ش 2128) شاید همان فرد پیشین باشد.

32. فخرالدین ابوالحسن الحسین بن بدیع قاینی نقاش: ابن فوطی گوید: او از بزرگان از اصحاب مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر و دوستی قدیمی میان آنان بود و رفاقت مؤکد از زمان اقامت در قهستان داشتند. همراه خواجه به مراغه آمد و خواجه در کارهای خصوصی خود، به وی اعتماد داشت. در مجلس انسی برای من این شعر را خواند: (ابن فوطی: 10/3، ش 2067)

درمان عاشقی چیست، پایان سورة النصر با زر برو نبشته منصور نوح بن نصر

33. فخرالدین ابومحمد الحسین بن الحسن زرنندی قاضی: از فرزندان قضات بود به مراغه در محضر مولانا نصیرالدین ابوجعفر آمد. من رفاقت نزدیکی با او داشتم و میان ما مطایباتی بود و در مراغه با هم معاشرت داشتم و شعری هم در باره او گفتم. در ربیع الاول سال 692 در بغداد درگذشت. (ابن فوطی: 10/3، ش 2070).

34. فخرالدین ابوالفضل عبدالعزیز بن عبدالجبار خلاطی حکیم طبیب. ابن فوطی گوید: وی جزو پنج حکیمی بود که نصیرالدین آنان را خدمت هولاکو معرفی کرد و او نیز در پی ایشان فرستاد و کار رصدخانه را متقبل شدند. (ابن فوطی: 54/3-55، ش 2175).

35. فخرالدین ابوالفتح علی بن الحسین بن محمد مرندي: وزارت روم بر عهده او بود به همراه معین الدین پروانه. قدم علینا مراغه سنه 666 و در مخیمه ای که زیر رصدخانه بود فرود آمد. (ابن فوطی: 78/3، ش 2224).

36. فخرالدین ابوالحسن علی بن تاج الدین حسین خزاعی چهاردهی دامغانی منجم: او از شخصیت‌های روزگار بود و به معرفت علم نجوم شهرت یافت. از همراهان امیر سونجاق بود و با سلاطین نزدیک بود. وی در مراغه ساکن شد و خانه‌ها و باغهایی را آباد کرد و خداوند فرزندان نجیب به او داد. اشعار عجیبی به فارسی و عربی می‌سرود. وی بسال 686 در مراغه درگذشت و جنازه‌اش در چارده نزد خانواده‌اش دفن شد. (ابن فوطی: 80/3، ش 2226).

37. فخرالدین ابوالحسن علی بن یونس اهری صوفی: وی از بزرگان صوفیه بود و حدیث شنید. وی در سال 664 وارد مراغه شد، اما دائم السکوت بود و جز به ضرورت چیزی نمی‌گفت (ابن فوطی: 92/3، ش 2257).

38. فخرالدین ابوالفتح محمد بن جمال الدین احمد قزوینی: ابن فوطی او را جوانی فاضل می‌داند که سال 665 را در مراغه بسر برد و کتابهای زیادی برای خود نوشت. او فراوان به رصدخانه صعود کرده و در حالی که جوان بود، به سال 667 درگذشت (ابن فوطی: 123/3، ش 2320).

39. فخرالدین ابوالفضل محمد بن دیلمشاه نخجوانی وزیر فقیر: وی از اولاد وزرای بزرگ بود و در نخجوان مستوفی‌گری می‌کرد. سپس از دنیا برید و در دایره مریدان قطب الدین اهری درآمد. ابن فوطی گوید: او را در سال 659 که از دست کفار می‌گریختم دیدم در حالی که شیخ پیری بود. در سال 670 او را در مراغه دیدم و مولانا نصیرالدین او را اکرام کرده و قدرش را می‌شناخت. او شماری از اشعار فارسی‌اش را برای من نوشت و در سال 678 درگذشت (ابن فوطی: 140/3، ش 2354).

40. فخرالدین ابواللیث محمد بن عبدالملک مراغی رصدی: وی یکی از ارکان چهارگانه رصدخانه مراغه بود که مولانا نصیرالدین ابوجعفر طوسی آنان را به حضور هولاکو معرفی کرد و پیشنهاد دعوت آنان را داد. این افراد عبارت بودند از: فخرالدین مراغی، فخرالدین خلاطی، مؤید الدین عرضی و نجم الدین قزوینی. فخرالدین عالم به علوم رصد، هندسه و اصول بود و کتابهای زیادی را به خط خود از کتب ریاضی نوشت. وی منزوی بود و کمتر با دیگر اصحاب می‌نشست و به کار خود و کتابت مشغول بود. وقتی از نوشتن خسته می‌شد، باغی داشت که به آنجا می‌رفت و کار می‌کرد. من در خدمت مولانا نجم الدین بغدادی، در برخی از اوقات، او را دیدار می‌کردم. او در کار ساختن برج مسّ که برای سلطان می‌ساخت و سه طبقه بود اهتمام داشت. وی در صفر سال 667 درگذشت. ولادت او در سال 583 بود. (ابن فوطی: 150/3، ش 2373).

41. برهان الدین ابوحامد بن فخرالدین ابوالفضل محمد بن محمد بن ابی الحسن علی المطرزی الایجی، نیسابوری الاصل. پدرش مهندس، ادیب و علامه و از فضلاء بزرگ و فقیهان ادیب بود. آیتی در معانی و بیان و اصول و خلاف و هندسه و حساب به شما می‌آمد. در ایچ ساکن شده آنجا را به عنوان وطن اختیار کرد. برهان الدین در سال 665 در حضور مولانا السعید نصیرالدین اشعاری از پدرش برای ما خواند (ابن فوطی: 172/3، ش 2417).

42. فخرالدین ابوغالب محمد بن محمد علوی آبی نقیب: وی به همراه برادرش کمال الدین ابومحمد رضا به مراغه آمد، اما مانند برادرش دنبال علم نبود بلکه آنچه از مولانا نصیرالدین ابوجعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی خواست، ریاست وقف در همدان و اصفهان و قم و کاشان و نواحی آن بود. (ابن فوطی: 173/3، ش 2419).

43. فخرالدین ابومسعود منصور بن محمد کازرونی حکیم طبیب: او در سال 664 به مراغه نزد مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر آمد و وی او را سخت اکرام کرده در مدرسه صدریه منزل داد. او کتابهای زیادی در حکمت و طب داشت. آنها را تقدیم خواجه کرد اما خواجه تنها یک کتاب از او گرفت. فرزندش شمس الدین مسعود نیز در خدمت پدر بود. اتفاق افتاد که نامش را پرسیدند. دو بیت شعر فارسی در این باره گفت: چون خاک جناب درگهت بوسیدم/ طوبی لک طوبی ز فلک بشنیدم/ مسعود پدر کردمی نام و لیک/ مسعود کنون شدم چو رویت دیدم. (ابن فوطی: 212/3، ش 2496).

44. فرید الدین ابوالحسن علی بن حیدر بن علی طوسی رصدی حکیم. وی در سال 657 به مراغه آمد و خدمت مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر آمد. وقتی پایه رصدخانه را می‌گذاشتند در خدمت ایشان بود و از وی در کارها استفاده کرده و در امور خود بر او اعتماد می‌کرد. مردی جلد و اهل عمل بود نه اهل اشتغال علمی. رفتار خوبی داشت. بعدها به بغداد آمد در حالی که بر طریقت صوفیه

بود. آن زمان در خدمت مولانا اسیل الدین فرزند خواجه نصیر بود. عاقبت در اصفهان سکونت کرد و به سال 699 درگذشت (ابن فوطی: 245/3، ش 2559).

45. قطب الدین ابوالمظفر احمد بن محمود بناکتی: از فضایی است که در روزگار مولانا السعید نصیرالدین ابوجعفر در سال 671 به مراغه وارد شد و کتابهای زیادی برای خود و دیگران از تصانیف و آثار خواجه نوشت. خط زیبایی داشت و در نوشتن دقیق بود. اخلاقی نیکو و اهل دوستی بود و در مدت اقامتش در مراغه، به رصدخانه رفت و آمد داشت و برای من اشعاری از شعرای ماوراءالنهر و ترکستان میخواند (ابن فوطی: 361/3، ش 2760).

46. قطب الدین عثمان بن ابراهیم بن یوسف شهرابانی صوفی: از صوفیان ممتاز و علمای برجسته بود. به بلاد خراسان رفت و از بلاد ترکستان گذشت. در سال 667 در مراغه نزد ما آمد. (ابن فوطی: 402/3، ش 2847).

47. قطب الدین ابوالمظفر مبارز بن مظفرالدین محمد ایچی امیر: از فرزندان بزرگان فارس و حاکم ایچ ونواحی آن بود. من یاد او را در «تذکره الرصد« در سال 670 کرده‌ام. جوانی خوش هیکل بود و اشتغال به ادب داشت. از او خواستم چیزی برای من در ذکر من قصد الرصد بنویسد و او به خط خود شعری نوشت (ابن فوطی: 413/3، ش 2866).

48. صدرالدین معینی ختنی: وی شاگرد قطب الدین ابوالفضل محمد بن محمد بن عبدالله کاشغری ادیب بود و اشعاری از استادش در ربیع الاول سال 672 در مراغه در «الرصد المحروس« برای من در وصف سپاه جنگیز خواند. (ابن فوطی: 431/3، ش 2904).

49. قوام الدین ابوالکرم اسماعیل بن هبة الله شیرازی کاتب شاعر: وی از صدرهای برجسته بود و همراه برادرش در سال 673 اوقاف عراق را اداره می‌کرد. من در مراغه و بغداد از شعر او نوشتم. نام وی در کتاب ذکر من قصد الرصد آمده است (ابن فوطی: 483/3، ش 3015).

50. قوام الدین ابومحمد سلمان بن مأمون بن عبدالله رصافی: در سال 676 نزد ما به مراغه آمد. در سال 710 شنیدم که او در تبریز است (ابن فوطی: 496/3، ش 3051).

51. قوام الدین ابوسعید عبدالله بن عبدالرحمن یزری حکیم: وی به مراغه آمد و در آنجا ساکن شد. او نزد مولانا نجم الدین کاتبی قزوینی تحصیل می‌کرد و تصانیف او را در منطق نزد وی می‌خواند. قوام الدین مرد فاضلی بود. کتابهای زیادی به خط خود نوشت. اشعاری به فارسی داشت. ابیاتی برای من نوشت و کلید رصدخانه را خواست و پس از آن با شماری از اصحاب و دوستان و احباء خود صعود به رصد خانه کرد (ابن فوطی: 504/3، ش 3070). ابن فوطی ذیل نام قوام الدین ابوعلی محمد بن علی یازری حکیم شبیه همین مطالب را بیان کرده است (ابن فوطی: 533/3، ش 3137).

52. قوام الدین ابوالفتح نصر بن یوسف ماکی قزوینی قاضی: از خاندانی اهل حکم و قضاوت بود. او را در سال 670 در مراغه دیدم و بعدها در بغداد. شطرنج باز نمونه روزگار بود. (ابن فوطی: 554/3، ش 3182)

53. کافی ابوالفتح یوسف بن عبدالله بن عبدالملک خراسانی صوفی: از ظرفای از صوفیه بود و در سال 664 نزد ما به مراغه آمد و بر رصد صعود کرد. (ابن فوطی: 32/4، ش 3275).

54. کریم الدین ابوبکر بن محمود سلماسی مهندس: وی در سال 664 نزد ما آمده به محضر مولانا نصیرالدین در «رصد محروس« آمد. دانشی برای حل کاغذ و تبدیل شدن آن به خمیر داشت و این که از آن اشیایی چون «طباق« و زیادی و مقال« درست کند. همو کره الارض را از کاغذ ساخت به طوری که کاملاً درون آن خالی بود و روی آن صورت اقالیم را کشید. وی به سال 701 در سلماس درگذشت (ابن فوطی: 65/4، ش 3345).

55. کمال الدین ابوسعید ابراهیم بن محمد بن یحیی بغدادی: وی که شیخی خوش اخلاق و زیبا بود در سال 666 نزد ما به مراغه آمد. آن وقت مولانا السعید نصیرالدین طوسی در خراسان بود. بسیار خوش محضر و خوش گفت‌وگو بود. تولدش 622 بود (ابن فوطی: 97/4، ش 3425).

56. کمال الدین ابوالطیب احمد بن بدیع الدین ابی بکر بن عبدالغفار بکری زنجان‌ی شاعر فاضل: از شخصیت‌های برجسته از میان ادبا و بلغا و صاحب نظم و نثر به زبان عربی دُرّی و فارسی دُرّی بود. من او را دیدم و خدمت او رسیدم و از داشت‌های او در مراغه و تبریز و بغداد نوشتم. شاهنامه‌ای در باره ملوک ترک سرود و به غازان محمود بن سلطان ارغون تقدیم کرد. (ابن فوطی: 99/4، ش 3431).

57. جمال الدین ابوالفرج یوسف بن کرخی: وی در سال 671 در مراغه بود و برای من در باره کمال الدین ابوالعباس احمد بن علی انصاری موصلی سخن گفت که او در روایت ودرایت و معرفت ادبی، در اوج بود. (ابن فوطی: 108/4، ش 3453، 226/4، ش).

58. کمال الدین ابوالعباس احمد بن محمد اردبیلی حکیم فاضل: از خادمان شمس الدین محمد جوینی بود. مدتی در روم سکونت داشت. در سال 667 نزد ما به مراغه آمد. سپس به بغداد رفت و در دارالمدرسین در کوچه نظامیه [دهلیز النظامیه] ساکن شد و اصحاب نزد او می‌رفتند. اکنون که سال 714 است بیشتر خلوت دارد و به فکر و ذکر مشغول است. (ابن فوطی: 118/4، ش 3482).

59. کمال الدین ابومحمد احمد بن محمد مراغی طبیب: از مشایخ اطبا بود که تجارب سودمندی داشت. او را در محضر مولانا نصیرالدین در سال 664 دیدم که با او مطایبه می‌کرد. مشروب خوار حرفه‌ای بود که شب و روز از آن جدا نمی‌شد و در مراغه رفیقان و حریفانی هم داشت. فکر کنم سال 670 درگذشت (ابن فوطی: 118/4، ش 3483).

60. کمال الدین ابومحمد احمد بن عبدالعزیز ینال مراغی قاضی سراب: از مشایخ قضات و عالمان و برجستگان علم و ادب بود. وی قاضی سراب شد در سال 664 بر ما وارد شده به محضر مولانا السعید نصیرالدین آمد. (ابن فوطی: 121/4، ش 3489).

61. مجدالدین عباد بن علجه اصفهانی صدر: وی در سال 669 در رصدخانه مجموعه ای از اشعار شعرای فضلای متأخر اصفهان به من نشان داد که نمونه‌ای از شعر کمال الدین اسعد بن زیاد بر طریقه عجم در آن بود (ابن فوطی: 126/4، ش 3500).

62. کمال الدین ابوالفرج اسماعیل بن اسماعیل ایجی ادیب حکیم مقیم مراغه: وی به همراه مولانا العلامه برهان الدین ابوحامد مطرزی به مراغه آمد و مدتی در آنجا ماند. پس همراه همو به تبریز رفت اما بعد از درگذشت وی باز به مراغه برگشت و همانجا را وطن گزید و مکتب‌خانه‌ای درست کرد که در آن اولاد اکابر ادب را آموزش می‌داد. فردی خوش اخلاق و خوش مجلس بود و من هم با او مأنوس بودم. وقتی خواجه فخرالدین احمد پسر مولانا السعید نصیرالدین در سال 784 به بغداد آمد همراه او بود و خدمت اکابر آنجا رسید و کتب کتابخانه های بغداد را مطالعه می‌کرد. او گفت: اگر پیوند من با مراغه نبود در بغداد می‌ماندم. وی در سال 698 در مراغه درگذشت (ابن فوطی: 128/4، ش 3503).

63. کمال الدین ابوالشمس افلاطون بن عبدالله هندی حکیم: از کسانی بود که به قصد درک محضر مولانا السعید نصیرالدین در سال 658 به مراغه آمد. او استعداد تحصیل نداشت و تمام تلاشش آن بود تا درس حکمت را بنویسد اما فهم آن برایش دشوار بود. مولانا نصیرالدین به من امر کرد تا درس را برای او بنویسم. روزی عرض کردم: من به جای او می‌نویسم اما آیا می‌توانم به جای او حفظ کنم؟ وی به سال 669 در تبریز درگذشت (ابن فوطی: 131/4، ش 3513).

64. شمس الدین ابوالمجد بن ابی الفضائل الخالدی: ابن فوطی ذیل شرح حال کمال الدین ابوالمظفر الحسین بلدی نوشته است که این شمس الدین در مراغه، در سال 671 دیوان بلدی را به عاریت به او داده است (ابن فوطی: 147/4، ش 3552).

65. کمال الدین ابومحمد الرضا بن فخرالدین محمد حسینی افطسی آبی علامه: او به مراغه در محضر مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر آمد و شماری از آثار فخررازی را نزد وی خواند و آثاری که خواجه از پدرش وجیه الدین محمد بن الحسن، از دایی پدرش نصیرالدین عبدالله بن حمزه، و دایی‌اش نورالدین علی بن محمد شیعی و دیگران شنیده بود، برای وی روایت کرد. صحیفه اهل البیت را (که همان صحیفه الرضا است) نزد وی خواند. من در سال 665 او را در مراغه دیدم. بعدها او را به سال 707 در سلطانیه دیدم. در آن جا اجازه روایت تمامی مرویاتی که به نقلش مجاز بود، برای من صادر کرد. (ابن فوطی: 155/4، ش 3566).

66. کمال الدین ابوالفضل عبدالهادی بن نجم الدین محمد بن محمود مراغی کاتب: جوانی با هوش که به عربی و فارسی و مغولی می‌نوشت. او نخستین کسی بود که نگارش با آب طلا را رسم کرد این هنر در قدیم نبود (ابن فوطی: 188/4، ش 3638).

67. کمال الدین ابوالفضل عمر بن علی بن سالم بلخی، مقیم مراغه: شیخ عاقلی بود که بلاد عرب و عجم را سیر کرده و در مراغه مقیم شد تا همان جا وفات کرد. دکانی داشت که اکابر و علما در آنجا نزد وی می‌آمدند. بسیار خوش محفل و خوش سخن بود. من در سال 664 در مراغه از او مطالبی نوشتم. خدمت مولانا السعید نصیرالدین می‌رسید و گاه خواجه از نقاطی که او سیر کرده بود پرسش می‌کرد. خیرات فراوان داشت و علما را دوست می‌داشت. در رجب سال 666 درگذشت و در باب میدان دفن شد در حالی که بیش از هشتاد سال داشت (ابن فوطی: 212/4، ش 3688).

68. کمال الدین ابوالفضل محمد بن ابی نصر فضل بن عباس دباهی تاجر: او که جوان فاضلی بود در سال 665 نزد ما به مراغه آمد. ما در سال 670 در رصدخانه با هم بودیم و او به محضر مولانا السعید نصیرالدین رسید و یک هوله مصری به او اهداء کرد (ابن

69. کمال الدین ابوعلی مسعود بن ابی العلاء بن روح خزاعی نطنزی ادیب قاضی: از برجستگان از علما و اکابر فقها و ادبا بود. در سال 668 به مراغه آمده به محضر مولانا نصیرالدین ابی جعفر درآمد و او را ستایش کرد. ایشان نیز در حق وی اکرام کرده، حاجتش را برآورد و به خط خود آنچه خواست برایش نوشت. یک قصیده به فارسی که به خط خود در رصدخانه نوشته بود به مولانا السعید نصیرالدین داد. (ابن فوطی: 259/4، ش 3802).

70. جمال الدین محمد بن هاشم تفلیسی: وی از اصحاب مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی در مراغه بود. من با او همنشینی و رفاقت داشتم، همان طور که در کتاب تذکره من قصد الرصد آورده‌ام. (ابن فوطی: 260/4، ش 3804).

71. مجاهد الدین ابوالفضائل صدمرد بن نصرت الدین بغدادی کاتب: از خاندانی اهل ریاست و امارت و معرفت و کیاست. در بغداد به دنیا آمد. بعدها در سال 664 مراغه ساکن شد و به تحصیل علم پرداخت. وی در کنار علمای ایغوری و بخشی قرار گرفت و خط و زبان ایغوری را از آنان فراگرفت. وی در نهایت باهوشی و خوش اخلاقی بود (ابن فوطی: 367/4، ش 3995).

72. مجدالدین ابوطاهر ابراهیم بن محمد بن عبدالله حشائشی متطبب: شیخ حکیم و صوفی ما که انواع حشایش را می‌شناخت و به خواص و منافع آنها آشنا بود. وی به مراغه آمد و در نواحی آن، در آهق، زاویه‌ای را تعمیر کرد. در نزدیکی آن کوهی به نام داوشت بود که بسیاری از حشایش تریاقی را داشت. یکبار هم سلطان غازان نزد وی رفته او را بر کوه بالا برد و این گیاهان را به او شناساند. سلطان وی را دوست می‌داشت و حقوق سالیانه برای وی تعیین کرد. وی در سال 706 درگذشت. (ابن فوطی: 380/4، ش 4020)

73. مجدالدین ابوالمظفر بهزاد بن بدل بن اسماعیل بسوی شاعر: شیخی با صورتی مهیب، محاسن سپید زیبا و خوش برخورد. اشعار خوبی به فارسی می‌سرود. مدتی در بغداد بود و کتاب شاهنامه را به شعر درآورد و ذیلی بر آن نوشت. وقتی بغداد تسلیم شد، او سالم ماند و در مراغه ساکن شد. در آن جا به محضر مولانا السعید نصیرالدین می‌آمد. محفوظات بسیار داشت و من او چیزهایی نوشته بودم. در سال 666 در مراغه درگذشت. «بسوی؛ نسبتی به یکی از مناطق حومه مراغه است. (ابن فوطی: 411/4، ش 4096).

74. مجدالدین ابوالمعالی عبدالعزیز بن جنتمود من موالی تاج الدین بخاری: جوان زیرک و عاقل و نیک صورت بود. زیبا می‌نوشت و محفوظات فراوان داشت. من در سال 671 در مراغه او را ملاقات کردم (ابن فوطی: 450/4، ش 4191).

75. مجدالدین ابوالفضل عبدالمجید بن ابی بکر بن محمد اربلی قاضی: در سال 665 در مراغه او را دیدم و به رصدخانه صعود کرد و اشعاری از او نوشتم... (ابن فوطی: 454/4، ش 4202).

76. مجدالدین ابوعبدالله فضل بن محمد بن ابی بکر بن شعرانه اعرج اصفهانی فقیه ادیب: سال 668 در مراغه نزد ما آمد و محضر مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر رسید. سال 669 هم از مراغه رفت (ابن فوطی: 492/4، ش 4293).

77. مجدالدین محمد بن خلیفه بن آلب ارسلان سیواسی رومی: وی در مراغه سکونت کرد و مدرسه‌ای در مجاورت مسجد جامع داشت. در سال 680 به بغداد آمد. در سال ششصد و هشتاد و... در شیراز کشته شد (ابن فوطی: 512/4، ش 4339).

78. مجدالدین ابوالفتح محمد بن محمد طوسی شاعر: در سال 669 در مراغه نزد ما آمد. (ابن فوطی: 525/4، ش 4372).

79. مجدالدین ابوسعید هبت الله بن محمد ابن همکر شیرازی وزیر در شیراز: او را در محضر مولانا نصیرالدین ابی جعفر محمد بن محمد بن حسن طوسی دیدم. در دیوان اتابک سعد امیر شیراز خدمت کرده بود و دیوان نیکویی در همه فنون شعری داشت. در رصدخانه اشعاری از او نوشتم (ابن فوطی: 547/4، ش 4426).

80. مجیرالدین ابوالفضل علی بن محمد بن علی بن حمیص نیلی ادیب: عالمی آگاه به ادبیات بود و ستایش جماعتی از رؤسای عراق را کرد. وی به آذربایجان رفت و در مراغه، در خدمت خواجه صدرالدین علی بن مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر سکونت گزید. اشعار زیادی در ستایش او گفت و قدری از حکمت را مباحثه کرد. وی در سال 703 درگذشت (ابن فوطی: 578/4، ش 4494).

81. محیی الدین ابومحمد حسن بن صدرالدین محمد بن عبدالله: وقتی پدرش وزارت گرفت و املاک مردم را غصب کرد، از پدر جدا شده به درس پرداخت. وی مدرسه زیبایی درست کرده وقف اشاعره از فقهای شافعی نمود و موقوفاتی هم برای آن قرار داد. وی هموست که معین الدین طنطرنی در شعری با ترکیب عربی فارسی او را ستایش کرده گفت: «ثُرکُ وُجِدْتُ الدَّرْدَ مِنْ

82. محیی الدین الصادق ابوالحسن علی بن عیسی بن محمد علوی واسطی واعظ: از نسل شیوخ عارف. اصلش از مکه بود و در نواحی واسط اقامت گزید. وی در سال 667 به مراغه آمده به محضر مولانا نصیرالدین ابی جعفر طوسی رسید. وی مجلس وعظ در مراغه برپا کرده نزد امرا و خوانین رفت و آمد داشت. مقبولیت عام یافت و بسیاری از مغولان و ترکان به دست وی مسلمان شدند و توبه کردند و زکات داده مراقب نماز خویش گشتند. من چندان خدمت وی رسیدم که شرح آن در اینجا ننشاید. وی در شرویز [؟] وفات یافت و همانجا مدفون گشت. سپس در سال 679 به شهرزور انتقال داده شد. (ابن فوطی: 78/5، ش 4671).

83. محیی الدین ابوعبدالله محمد بن ابی بکر بن جعفر بن علی بن محمود طبرانی: از صوفیان زاهد بود. به کار علم آموزی مشغول بود اما 171؛ قال؛ را رها کرده به 171؛ حال؛ پرداخت. مراغه هم آمد اما من خدمت او نرسیدم و نتوانستم از علم او خوشه‌ای بگیرم. (ابن فوطی: 89/5، ش 4697).

84. محیی الدین ابوالفضل محمد بن شرف الدین یحیی بن هبت الله کوفی بغدادی نقیب مدرس مدرسه مستنصریه، خطیب و شیخ رباط شونیزیه: از خانواده علم و عدالت، در واقعه بغداد به اسارت درآمد، اما توسط شمس الدین ابوالمناقب هاشمی کوفی رها شده نزد همو به آموختن فقه و وعظ پرداخت. در سال 670 به مراغه آمد و نزد مولانا السعید نصیرالدین و نجم الدین قزوینی به تحصیل نشست. سپس به بغداد برگشت و نایب قضاوت در سمت غربی بغداد شد. وی در 12 ربیع الاول سال 703 درگذشت و کنار مدفن ابوحنیفه دفن شد. میان من و او دوست و محبت بود و از او چیزها نوشتم و مانندش ندیدم. (ابن فوطی: 108/5، ش 4733).

85. محیی الدین ابوالشکر یحیی بن محمد بن ابی الشکر بن حمید - مقیم مراغه - التونسی العربی المغربی المهندس الرصدی (محیی الدین مغربی): یگانه روزگار در علم هندسه و مجسطی و اوقلیدس و حساب و عالم به علم رصد و معرفت ابعاد و تقویم کواکب بود. در شهر خود فقه مالکی خواند. سپس به دمشق آمد و بعد از آن به خدمت مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر درآمد، از حکمای رصد [حکماء الرصد] شده، به تصنیف پرداخت. سپس به بغداد رفت و به خدمت شرف الدین هارون پسر شمس الدین جوینی رسید. آنگاه باز به مراغه برگشت و اصحاب و غرباء نزد وی به تحصیل پرداختند. وی همچنان در مراغه مقیم بود و در آنجا حرمت و حقوق سلطانی داشت تا آن که در ربیع الاول سال 682 درگذشت. (ابن فوطی: 117/5، ش 4753). در جای دیگری گوید که محیی الدین مغربی در رصدخانه دو بیت شعر از مجدالدین ابومحمد حسن بن ابراهیم بن یوسف بعلبکی منجم که روی 171؛ ربع؛ را، که با آن رصد می‌کنند نوشته بوده، برای من خواند (ابن فوطی: 413/4، ش 4104). داستان اسارت وی در دمشق، آمدنش نزد هولگو و واگذار کردن او به خواجه نصیر در تاریخ مختصر الدول: 280 آمده است.

86. محیی الدین ابوحامد یحیی بن صدرالدین محمد مراغی قاضی: از قاضیان برجسته بود. مدرسه محبیه در بازار مراغه منسوب به اوست (ابن فوطی: 118/5، ش 4754).

87. محیی الدین یحیی بن محمود بن احمد بن محمد زرین قلم مراغی: او مراغه را به عنوان وطن برگزید تا آن که همانجا درگذشت. من این پسر را که زیرک و اهل تحصیل بود در سال 707 دیدم. (ابن فوطی: 120/5، ش 4759).

88. مصلح الدین ابومحمد عبدالمجید بن فضل الله بن ابی الفتوح تبریزی فقیه: به سال 669 در مراغه آمده به محضر مولانا السعید نصیرالدین ابی جعفر طوسی درآمد. (ابن فوطی: 248/5، ش 5022)

89. مصلح الدین علی بن عبدالواحد نخجوانی معلم: وی به مراغه آمد و معلم کودکان شد (ابن فوطی: 249/5، ش 5023)

90. مطیع الدین ابوالحسن علی بن مختار غزنوی منجم: به عنوان 171؛ طالب علم؛ در سال 669 به مراغه آمد. مردی فاضل بود و ادب خوانده بود و دوست داشت چیزی از ریاضیات بخواند. به شاگردی نزد محیی الدین مغربی و شمس الدین محمد بن مؤید عرضی نشست. داستان او را حمیدالدین محمود بن مسعود غزنوی منجم برای من نقل کرد (ابن فوطی: 258/5، ش 5037).

91. مظهرالدین ابوالعالی مطهر بن سیف الدین سعید بن مطهر بن سعید باخرزی بخاری صوفی واعظ: وارد بغداد شد و از پدرش روایت کرد. در آنجا مجلس وعظ داشت. وقتی ابوالمناقب مبارک پسر مستعصم عباسی در مراغه مرد، او در آنجا بود و مراسم روز سوم 171؛ عمل ثالثه؛ را در 171؛ مدرسه الخلیفه؛ برگزار کرد و بسیار خوب سخن گفت. آن زمان من تبریز بود و نتوانستم در آن محفل شرکت کنم. از آنجا به روم رفت و در شهر قیصریه ساکن شد و همانجا در سال 681 درگذشت. (ابن فوطی: 314/5، ش 5162)

92. معزالدین بن ابی الفتح محمد کرمانی صاحب کرمان: وی در سال 670 به مراغه بر ما وارد گشت. او را جوانی خوش صورت با

93. معین الدین ابوالفضل بختیار بن محمد بن عبدالرحیم شروانی حکیم: شیخی خوش سیما و خوش رفتار بود. در سال 662 به مراغه به محضر مولانا السعید نصیرالدین طوسی ابی جعفر درآمده و در خدمت او به لشکرگاه هولاکو رفت. هولاکو در این وقت در منطقه جغاقو النهر در نواحی مراغه بود. خواجه او را به سلطان معرفی کرده فضائلش را بیان کرد و سلطان هم بر وی انعام نمود. او ادیب بود. وفاتش در تبریز در ربیع الاول 665 اتفاق افتاد (ابن فوطی: 367/5، ش 5278).

94. معین الدین ابواحمد عبدالرحمان بن احمد بن علی بن ابی نصر ابن قُطیس موصلی بزاز: جوانی زیرک بود. حانوتی در مراغه در بازار پارچه فروشان داشت. او آشنایی و همنشینی با مولانا نصیرالدین ابی جعفر طوسی داشت (ابن فوطی: 386/5، ش 5322).

95. معین الدین محمد بن علی بن عبدالله شیرازی شاعر: در سال 670 به مراغه آمد. شاعری نیک بود و در مدح مولانا السعید نصیرالدین و خواجه شمس الدین جوینی شعر گفت. او اشعاری نوشتم و دیوانی دارد و رقعهای به مولانا نصیرالدین نوشت که در اولش چنین آمده بود: «لکل زمان واحد یرتجی له / و هذا زمان أنت لا شک واحده« (ابن فوطی: 409/5، ش 5378)

96. منتجب الدوله ابوسلیمان داود بن ابی نصر اسرائیلی دهستانی منجم: عالم به نجوم بود. پیش ما در مراغه ماند و تحصیل کرد. اموال زیادی به دست آورد. اخلاق نیکویی داشت. (ابن فوطی: 509/5، ش 5590).

97. منهاج الدین ابوعبدالله محمد بن عمر بن ابی الفتح بخاری کاتب: جوان فاضل و کاتب کاملی بود. او را در تبریز در سال 664 دیدم. آن زمان کتابت می‌کرد و مسائل حساب را درس می‌داد و شماری از کودکان در پای درسش بودند. راحت بود و عیش لذیذی داشت. سپس در سال 668 به مراغه آمد و از مولانا السعید نصیرالدین خواست تا نامه ای در باره او به شمس الدین جوینی بنگارد. او نیز آنچه خواست برایش نوشت (ابن فوطی: 552/5، ش 5674).

98. مؤتمن ابوالفضل جعفر بن علی بن عبدالکریم بغدادی صوفی: از ظرفای صوفیه و شخصیت‌های آنان بود. در سال 664 نزد ما به مراغه آمد. اخلاقی نیکو و محفوظات فراوان داشت. نزد مولانا السعید نصیرالدین قبول تام یافت و لباسی از خود بدو بخشید و از وقف بغداد برای وی سالانه یک صد دینار نوشت. اخلاق خوب و سخن نیکو داشت و در معاشرت کریم بود. من در باره او در «تذکره من قصد الرصد« نوشته‌ام (ابن فوطی: 563/5، ش 5700).

98. موفق الدین احمد بن موسی ابن نقیب حلبی صوفی: در مراغه و از اصحاب شیخ یهوذای رومی در زاویه او در نهرآباد از نواحی مراغه بود. تحصیلاتی کرده و ادب و معرفت داشت. من از او چیزهایی نوشتم؛ خط را نیکو می‌نوشت. اشعاری برای من در مراغه در سال 671 خواند (ابن فوطی: 593/5، ش 5767).

مواردی که گذشت تنها بر اساس کتاب مجمع الاداب فی معجم الالقباب ابن فوطی بود آن هم بخش اندکی از این کتاب که باقی مانده است. به جز این افراد، کسان زیاد دیگری نیز از مراغه این دوره دیدن کردند که نمونه آن

100. ابن طقطقی صاحب کتاب الفخری است که بر اساس نوشته محقق کتاب در مقدمه آن، به مراغه آمد و از آنجا به موصل رفته به سال 709 درگذشت. (ابن طقطقی، الفخری: 8).

پژوهشی بر پایه کتاب

مجمع الاداب فی معجم الالقباب ابن فوطی

[1] تاکنون در باره مراغه به طور عموم و رصدخانه به طور خاص، کتابها و مقالات فراوانی نوشته شده است. برخی از آنها عبارتند از: مروارید، یونس، مراغه، تهران، 1372؛ سرفراز غزنی، فرانس بروین، ابزار وآلات رصدخانه مراغه، تهران، سازمان میراث فرهنگی، 1372، سپهروند، مجید، مراغه در سیر تاریخ، تبریز 1380، ورجاوند، پرویز، کاوش رصدخانه مراغه، تهران، امیرکبیر، 1366 و آثار فراوان دیگر. آنچه سبب نگارش این مقاله شد، اهمیت اطلاعات پراکنده‌ای است که ابن فوطی آورده با این تأکید که نام قریب یک صد نفر از دانشمندان بلاد دیگر که طی سالهای 660 تا 700 به مراغه آمده‌اند از کتاب مجمع الاداب وی استخراج شده است.